تنها راه ( مروري بر زيارت حضرت صاحب الامر «عج»(4(

صادق سهرابي

از اوجِ <سلا‌م> كه زبان معرفت و محبّت و طاعت تو است به عروج <شهود> و حضورِ در معرفت و محبت و طاعت تو راهياب مي‌شويم، و در اين حضور، خود را همدل و هماهنگ و همراه با سنّت‌هاي حاكم بر هستي يافته، و در حزب غالب تو و از دوستان فوزيافته و سرافراز تو مي‌گرديم، و با اين عشق سرشار، از مولا‌ي خود و امام و هادي و وليّ و مرشدِ خويش، هرگز نمي‌توانيم از <تنها راه> چشم بپوشيم و جايگزين ديگر، برگزينيم.

السلام‌ عليك سلام‌ مَن عرفك بما عَرّفكَ به‌ الله؛

سلام‌ بر تو! سلام‌ كسي‌ كه‌ معرفت‌ و شناخت‌ خود را از تو، از ناحيهِ‌ خداوند به‌ دست‌ آورده‌ است.

سلام‌ خود را بر آن‌ سترگي‌ روانه‌ مي‌سازيم‌ كه‌ شناخت‌ و معرفت‌اش‌ را از آفريدگار هستي‌ دريافت‌ كرده‌ايم. افق‌ سلام‌ و ارادت‌ من، به‌ بلندايِ درك‌ و دريافت‌ من‌ است، آن‌ معرفتي‌ كه‌ از آبشار آسمان‌ و عنايت‌ الهي‌ باريدن‌ گرفته‌ و تمامي‌ وجود مرا و بندگان‌ را و هستي‌ را زير بارش‌ خود درآورده‌ است. اگر من‌ با سلام‌ خود نهايت‌ عشق‌ و ارادت‌ خويش‌ را به‌ تو فرياد مي‌كنم‌ و پنجرهِ‌ طوفاني‌ نهاد و خمير خود را مي‌گشايم، همه، از بذر معرفتي‌ است‌ كه‌ با دستان‌ باغبان‌ هستي‌ در پنهان‌ خانهِ‌ وجودم‌ كِشته‌ است‌ و پنجره‌هاي‌ دل‌ام‌ را با ريسمان‌ خود و <حبل‌ الله‌ المتين>1 گِره‌ زده‌ است. و اين‌ گونه‌ نجواي‌ عشق‌ را <اللهم‌ عرّفني حجتك> وِرد زبان‌ام‌ ساخته‌ و زمزمه‌ مي‌كند كه‌ <اي‌ همهِ‌ اميد من‌ و اي‌ خالق‌ هستي! تو خود گِل‌ مرا با معرفت‌ وليّ و حجّت‌ات‌ سرشتي‌ و بدينسانِ عطرِ توحيد را بر وجودم‌ هويدا كردي، حال، منِ بي‌قرار از معرفت‌ و عشق‌ به‌ ولايت‌ و توحيد، لايه‌هاي‌ بالاتر و بيش‌تر از معرفتِ حجّت‌ را مي‌طلبم. و اين‌ گونه‌ است‌ كه‌ با چنگ‌ زدن‌ به‌ ريسمان‌ ولايت‌ و اطاعت تو، از چاه‌ نفس‌ و دنيا و شر شيطان‌ و مردم2 نجات‌ يافته‌ و فراسوي‌ رشد و قربِ رضوان‌ اكبر را به‌ آسمان‌ هدايت‌ در مي‌نوردم.

او - حجّت‌ تو - سبب‌ متصل3 و رحمت‌ پيوستهِ4 آسمان‌ و زمين‌ است. اين‌ سبب‌ و ريسمان‌ متين، از ناحيهِ‌ تو فرستاده‌ شده‌ و معرّفي‌ شده‌ است‌ و كام‌ نهادمان‌ را شيرين‌ ساخته‌ است.

اگر چنين‌ نكرده‌ بودي، من‌ خود را گُم‌ كرده‌ بودم‌ و در وادي‌ گمراهي‌ سرگردان‌ بودم. <فاًن‌ لم‌ تعرفني‌ حجّتك ضللتُ عن‌ ديني>5.

<فبهم‌ مَلاَ ت‌ سمائك و ا‌رضك>6 هستي‌ را با آنان‌ پوشش‌ دادي‌ و از نور آنان‌ پُر كردي. كام‌ هستي‌ و ذائقهِ‌ هستي‌ با معرفت‌ و شناخت‌ اين‌ پاكان‌ ديرآشناست. اين‌ نور و ريسمان‌ متين‌ را، او از آسمان‌ به‌ سرزمين‌ قلب‌ ما فرستاده‌ است، و با اين‌ نور و ريسمان‌ متين‌ است‌ كه‌ مي‌توانيم‌ به‌ آستان‌ قُرب‌ او بار يابيم‌. قلّه‌ها و صخره‌هاي‌ رشد را لايه‌ لايه‌ بالا رفته‌ و در سايه‌ سار رضوان‌ اكبر آشيانه‌ برگزينيم‌ <حتي‌ ظَهَرَ اَن لا اله‌ الا انت>.7 او، نور را تابنده‌ است‌ و ما پنجره‌ ظرف‌ قلب‌ خويش‌ را گشوده‌ايم. او، ريسمان‌ حجت‌ و ولايت‌ را فرستاده‌ است‌ و ما به آن‌ چنگ‌ زده‌ايم‌ و به‌ آسمان‌ توحيد صعود كرده‌ايم‌ و در ظهور توحيد، جشن‌ بندگي‌ خود و سلوك‌ عبوديّت‌ را گرفته‌ و از بلوغ‌ معرفت‌ و محبت‌ او سرشار و سرمست‌ايم. <لولانا ما عرف‌ الله>؛8

اگر ما امامان‌ معصوم‌ - نبوديم‌ خداوند شناخته‌ نمي‌شد.

از آن‌ چه‌ گفته‌ شد، چنين‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ خداوند، اين‌ خاندان‌ پاك‌ و معصوم‌ را به‌ ما مي‌شناساند و آنان‌ هم‌ خداوند را به‌ ما مي‌شناسانند.

<به‌ طوري‌ كه‌ در عالم‌ ارواح‌ و اجساد، هيچ‌ فرشتهِ‌ مقرّب، پيامبر مرسل، راستگو، شهيد، دانا، نادان، پست، فاضل، مؤ‌من‌ صالح، بدكار ناشايست، ظالم‌ ستمگر، شيطان‌ خبيث‌ و نه‌ مردمي‌ كه‌ حدّ اعتدال‌ اوصاف‌ را دارند و دانا و حاضرند، باقي‌ نمانده‌ است.مگر اين‌ كه‌ خداوند، عظمت‌ مقام‌ و منزلت‌ شما را به‌ ايشان‌ شناسانده‌ است: <... والاّ عرّفهم‌ جلاله‌ ا‌مركم‌ و عِظَم‌ خَطَرِكم>9

آري‌ تو حجت‌ آشكار خدا هستي: <حجّه‌ الله‌ الّتي ‌لا تخفي>10 بذر معرفت‌ تو را، خالق‌ هستي‌ كاشته‌ است، ولي‌ صد افسوس‌ كه‌ دستان‌ پليد و شيطان‌هاي‌ اِنسي‌ و جنّي، مسير كاشت‌ و برداشت‌ اين‌ بذر معرفت‌ را رصد كرده‌ و پيوسته‌ <رشد> آن‌ را صدّ و مانع‌ شده‌اند.

عدّه‌اي‌ پس‌ از يقين‌ و اطمينان‌ به‌ حقيقت‌ها، از روي‌ ظلم‌ و برتري‌ جويي، دست‌ به‌ انكار و ستيز با آن‌ مي‌زنند:

<وَ جَحَدُوا بها وَ استَيقَنتها ا‌نفسهم‌ ظلما و علوا>ً11

امام‌ صادق(ع)، در حديثي‌ ضمن‌ بر شمردن‌ اقسام‌ پنج‌ گانه‌ كفر، يكي‌ از اقسام‌ آن‌ را <كفر جحود> مي‌نامد، و يكي‌ از شعبه‌هاي‌ جحود را اين‌ گونه‌ بيان‌ مي‌فرمايد:

<هو ان يجحد الجاحد و هو يعلم‌ ا‌نّه‌ حق‌ قد استقر عنده و قد قال‌ الله‌ عزّ و جلّ <وجحدوا بها واستيقنتها ا‌نفسهم‌ ظلما و علواً؛>12؛

آن، عبارت‌ است‌ از چيزي‌ كه‌ انسان‌ آن‌ را انكار كند در حالي‌ كه‌ مي‌داند <حقّ> است‌ و نزد او ثابت‌ است...>

در روايتي‌ ديگر امام‌ صادق(ع)، بيان‌ مي‌فرمايد:

چگونه‌ علماي‌ يهود از حق‌ چشم‌پوشي‌ كردند، در حالي‌ كه‌ آنان، به‌ واقع‌ و حق، علم‌ داشتند آنان، از روي‌ تورات‌ و انجيل‌ به‌ دست‌ آورده‌ بودند كه‌ آستانهِ‌ بعثت‌ رسول‌ اكرم‌ است‌ و از ويژگي‌هاي‌ او، به‌ خوبي‌ آگاه‌ بودند، همان‌ گونه‌ كه‌ فرزندان‌ خود را مي‌شناختند. <الذين‌ آتيناهم‌ الكتاب‌ يعرفونه‌ كما يعرفون‌ا‌بنائهم>13و ازصفات‌ آن‌ حضرت‌ و ياران‌ او و بعثت‌ و مهاجرت‌اش‌ آگاهي‌ داشتند: <محمد رسول‌ الله‌ و الذين‌ معه‌ ا‌شداء علي‌ الكفار رحماء بينهم‌ تريهم‌ ركعاً سجداً يبتغون‌ فضلاً من‌ الله‌ و رضواناً سيماهم‌ في‌ وجوههم‌ من‌ ا‌ثر السجود ذالِكَ ِّمثلهم‌ في‌ التورات‌ و مثلهم‌ في‌ الاًنجيل>14.

محمد، فرستادهِ‌ خداست‌ و همراهان‌اش‌ بر كافران، دل‌ سخت‌ و با شدّت‌ هستند و با هم‌ مهربان. آنان‌ را در حال‌ ركوع‌ و سجود بنگري‌ كه‌ فضل‌ و رحمت‌ خدا و خشنودي‌ او را به‌ دعا مي‌طلبند، بر رخسارشان‌ از اثر سجده، نشان‌ها پديدار است. اين، در كتاب‌ تورات‌ و انجيل‌ است‌ كه‌ مثل‌ حال‌شان...>.

آن‌ حضرت‌ در ادامهِ‌ حديث‌ مي‌فرمايند:

<پس‌ از زماني‌ كه‌ خداوند نبي‌ اكرم(ص) را مبعوث‌ فرمودند، اهل‌ كتاب، او را شناختند همان‌ گونه‌ كه‌ در قرآن‌ آمده‌ است: <فلّما جاءهم‌ ما عرفوا كفروا به>15 او را شناختند و از حقيقت‌ چشم‌ پوشانيده‌ و كفر ورزيدند. اين‌ اهل‌ كتاب، همان‌هايي‌ بودند كه‌ قبل‌ از بعثت‌ حضرت‌اش؛ عرب‌ را خطاب‌ مي‌كردند كه‌ آستانهِ‌ ظهور و بعثت‌ پيامبر است‌ و او در مكّه‌ خروج‌ خواهد كرد و به‌ مدينه‌ هجرت‌ مي‌كند و او آخرين‌ پيامبر الهي‌ است‌ و برترين‌ آنان... و رجز سر مي‌دادند كه‌ ما، در ركاب‌ او و به‌ همراه‌ او با شما جنگ‌ خواهيم‌ كرد، ولي‌ آن‌ گاه‌ كه‌ او، مبعوث‌ گرديد و تمامي‌ خصوصيات‌ و ويژگي‌ها را در وي‌ آشكارا يافتند، شعله‌هاي‌ حسد آنان‌ شراره‌ زد و در كفر، معرفت‌هاي‌ خود را سوزانيدند. همان‌ گونه‌ كه‌ در قرآن‌ چنين‌ آمده: <و كانوا من‌ قبل‌ يستفتحون‌ علي‌ الذين‌ كفروا فلّما جاءهم‌ ما عرفوا كفروا به>16 و 17.

مباد آن‌ روزي‌ كه‌ ما هم‌ از تبار آنان‌ باشيم‌ و با رجزها، دل‌ خوش‌ كنيم‌ و خود را در زمرهِ‌ مهدي‌ باوران‌ و مهدي‌ ياوران‌ آن‌ عزيز سفر كرده‌ بدانيم، و ناله‌ها سر دهيم‌ كه‌ <اگر بيايي، در ركاب‌ات‌ جان‌ و سر مي‌دهيم>، ولي‌ آمادگي‌هاي‌ لازم‌ را فراهم‌ نياورده‌ باشيم.

قرآن، اينگونه‌ جريان‌ تاريخي‌ يهود و عالمان‌ آن‌ را به‌ ياد مي‌آورد و تحليل‌ مي‌كند و بدين‌ سان‌ مسلمانان‌ را <سير> و <نظر> مي‌دهد تا در فضاي‌ موجود، با ملاك‌ و معيارهاي‌ درست، فراسوي‌ خود را دريابيم‌ و اسير دشمنان‌ ديرينه‌ نگشته، فريب‌ آنان‌ را نخوريم، و حدّاقل، احتمال‌ اين‌ را بدهيم‌ كه‌ صهيونيسم‌ كه‌ در قالب‌ <يهودي‌ - مسيحي> جريان‌ يافته‌ است، با علم‌ و آگاهي، در آستانهِ‌ ظهور حضرت‌ مهدي(عج) به‌ تكاپو افتاده‌ است‌ و تهاجم‌ گستردهِ‌ خود را، به‌ عنوان‌ <اقدامي‌ پيشگيرانه> آغازكرده‌ است. از اين‌ رو، ماشين‌ جنگي‌ صهيونيسم، يعني‌ امريكا، بر خلاف‌ راهبردهاي‌ پيشين‌ خود، به‌ شيوهِ‌ مستقيم‌ و بي‌مهابا، وارد عرصه‌ گرديده‌ و با شتاب‌ و با صراحت‌ و صلابت، براي‌ رسيدن‌ به‌ اهداف‌ خود مي‌تازد.

وَ نَعتَكَ ببعضِ نُعُوتِ الّتي‌ ا‌نتَ ا‌هلُها و فَوقَها؛

و تو را متصف‌ كرد به‌ بعض‌ صفات‌ات‌ كه‌ توشايسته‌ي‌ آني‌ و بايستهِ‌ فوق‌ آن.

اي‌ آقا و سرور من: چه‌ گونه‌ مي‌توان‌ به‌ قلّه‌هاي‌ معرفت‌ تو دست‌ يافت؟

راهي‌ نيست‌ مگر آن‌ كه‌ اين‌ سان‌ سرود عرفاني‌ خود را زمزمه‌ سر دهم:

<مَوالِيّ لا اُحصي‌ ثَنائكُم وَ لا ا‌بلُغُ مِنَ المَدحِ كُنهَكُم وَ مِنَ الوَصفِ قَدرَكُم>؛18

اي‌ سروران‌ام! من‌ توانايي‌ ستايش‌ شما را ندارم>.هم‌ چنانكه‌ ستايش‌ خداوند نيز امكان‌ ندارد.

رسول‌ خدا نقل‌ مي‌فرمايند:

<سُبحانَك لا ا‌حصي‌ ثَنائي‌ عَلَيك ا‌نتَ كَما ا‌ثَنيتَ علي‌ نفسكَ>؛19

منزّه‌ هستي‌ تو اي‌ خداوند و من‌ از ستايش‌ تو ناتوان‌ام‌ تو آن‌ چنان‌ هستي‌ كه‌ خود خويشتن‌ را ستوده‌اي.

امامان‌ را نمي‌توان‌ وصف‌ كرد؛ زيرا، آنان‌ مظاهر صفات‌ و اسماي‌ خداوند هستند و براي‌ غير ا‌ئمه، شناختن‌ كمالات‌ و فضايل‌ ايشان‌ ممكن‌ نيست.

پيامبر اكرم(ص) نيز فرمود:

<اي‌ علي! جز من‌ و تو كسي‌ ديگر خدا را نشناخته‌ است‌ و جز خداوند و تو، كسي‌ ديگر مرا نشناخته‌ است‌ و جز خدا و من، كسي‌ ديگر، تو را نشناخته‌ است20>.

و معناي‌ جملهِ‌ <و لا ا‌بلُغُ مِنَ المَدحِ كُنهَكُم و مِنَ الوَصفِ قَدرَكُم>

نيز چنين‌ است؛ يعني، من‌ به‌ عمق‌ ستايش‌ شما نمي‌رسم‌ و نمي‌توانم‌ منزلت‌ شما را آن‌ طور كه‌ شايسته‌ است، توصيف‌ كنم.>21

حضرت‌ رضا(ع) در وصف‌ امامان‌ بر حقّ چنين‌ مي‌فرمايد:

<... امام، يگانهِ‌ زمان‌ خود است؛ كسي‌ به‌ رتبهِ‌ او نتواند رسيد؛ هيچ‌ دانشمند با او برابر نباشد؛ جايگزين‌ ندارد؛ مانند و نظير ندارد؛ به‌ تمام‌ فضيلت‌ها مخصوص‌ است، بي‌آن‌ كه‌ خود او در طلب‌اش‌ كوشيده‌ باشد و به‌ دست‌ آورده‌ باشد، بلكه‌ امتيازي‌ است‌ كه‌ خدا از فضل‌ و بخشش‌ به‌ او عنايت‌ فرموده‌ است.

چه‌كسي‌است‌كه‌ بتواند امام‌را بشناسد يا انتخاب‌امام‌ براي‌ او ممكن‌ باشد؟هيهات: در اين‌ جا خردها گم‌ گشته، خويشتن‌دار‌ها بي‌راهه‌ رفته‌اند، عقل‌ها سرگردان‌اند، ديده‌ها بي‌نورند، بزرگان‌ كوچك‌ شده‌اند حكيمان‌ متحيّرند، خردمندان‌ كوتاه‌ فكرند، خطيبان‌ درمانده‌اند، انديشه‌وران‌ نادان‌اند، شعرا وامانده‌اند، اديبان‌ ناتوان‌اند، سخنوران‌ در مانده‌اند و نتوانند يكي‌ از شئون‌ و فضايل‌ امام‌ را توصيف‌ كنند. همگي‌ به‌ عجز و ناتواني‌ معترف‌اند.

چه‌ گونه‌ ممكن‌ است‌ تمام‌ اوصاف‌ و حقيقت‌ امام‌ را بيان‌ كرد يا مطلبي‌ از امر امام‌ را فهميد و جايگزيني‌ كه‌ كار او را انجام‌ دهد، براي‌اش‌ پيدا كرد؟! ممكن‌ نيست! چه‌ گونه‌ و از كجا؟! در صورتي‌ كه‌ او از دست‌ يازان‌ و وصف‌ كنندگان، اوج‌ گرفته‌ و مقام‌ ستاره‌ در آسمان‌ را دارد! او، كجا و انتخاب‌ بشر؟! او، كجا، و خرد بشر؟! او، كجا و مانندي‌ براي‌ او؟!...>22

ا‌شهد ا‌نّكَ الحجهُ علي‌ مَن مَضي وَ مَن بَقِيَ؛

گواهي‌ مي‌دهم‌ كه‌ همانا تويي‌ حجّت، بر آن‌ كه‌ گذشته‌ است‌ از دنيا و آن‌ كه‌ باقي‌ مانده‌ است.

گفته‌ شده‌ كه‌ در نگاه‌ كلي‌ و جامع‌ زيارت، از سه‌ ديدگاه‌ قابل‌ مطالعه‌ و بررسي‌ است:

1- اسلام؛ 2- شهادت؛ 3- توسّل.

<اسلام>، معرفت‌ و محبّت‌ و اطاعت‌ پاكان‌ را صلا مي‌زند و تولاّيِ آنان‌ را باز خواني‌ مي‌كند. انسان‌ با بيان‌ سلام‌هاي‌ خود، مهر و عشق‌ خود را به‌ <تنها راه> اظهار مي‌كند و به‌ راه‌ مي‌افتد.

<شهادت>، حضور يافتن‌ در ساحل‌ <معرفت> و <محبّت> و <اطاعت> و بار يافتن‌ در ساحل‌ <تولاّ يِ پاكان‌ و پاكي‌ها> است.23

پس‌ از يافتن‌ سلامت‌ و تسليم، در معرفت‌ و محبت‌ و اطاعت، روح‌ و جان‌ خود را در شهود و حضور معرفت‌ و محبّت‌ و اطاعت‌ روانه‌ مي‌سازيم‌ و انقطاع‌ از غير را و اتّصال‌ با بي‌كرانه‌ها را ورود مي‌يابيم.

تو را حجّت‌ او، و راه‌ مبرهن‌ و محكم‌ براي‌ رسيدن‌ و وصول‌ به‌ حق‌ مي‌دانم‌ و با حضور و شهود خود، آن‌ را حس‌ مي‌كنم‌ و گواهي‌ مي‌دهم‌ جايگاه‌ تو را و پدران‌ تو را و معصومان‌ را به‌ عنوان‌ حجّت‌ و طريقِ اقوم24 و پايدار در فراسوي‌ حقِ؛ براي‌ گذشتگان‌ و آيندگان‌ به‌ خوبي‌ مي‌دانم‌ و حضور و شهود خود را در آن‌ مي‌يابم. من، شاهد و گواه‌ هستم‌ به‌ قامتِ بلند شما كه‌ حجّت‌ او هستيد، براي‌ گذشتگان‌ و آيندگان.

شيعه، به‌ اولين‌ و آخرين‌ شما، اعتقاد دارد، اعتقادي‌ يك‌ پارچه‌ <مؤ‌منٌ... وَ اَولِكم‌ و آخِرِكم>25.

و من‌ تمامي‌ شما ائمّه‌ را دوست‌ مي‌دارم‌ و مولاي‌ خود مي‌دانم، و همهِ‌ شما حجت‌ و مولاي‌ گذشتگان‌ و آيندگان‌ هستيد.

<توّليتُ آخِرَكُم بِما تولّيتُ بِهِ اَولكُم>26

<وَ انَّ حِزبَكَ هُمُ الغالِبُونَ وَ ا‌ولياءك هُمُ الفائِزُونَ وَ ا‌عداءك هُمُ الخاسِرون؛

و همانا حزب‌ تو، پيروزند و دوستان‌ات، كامياب‌اند و سرافراز و دشمنان‌ات‌ گروه‌ زيانكاران‌اند.

اي‌ سرو قامت‌ و يوسف‌ سيما و اي‌ كانون‌ هستي‌ و اوج‌ شكوه‌ و عظمت! تو <قواعد العلم>27 و پايه‌ها و اساس‌ علم‌ و قانون‌ مندي‌ هستي، و هر كس‌ همدل‌ و هماهنگ‌ وهمراه‌ با تو شود و در حزب‌ و گروه‌ تو در آيد، هم‌ آوا و هم‌ سو با نظام‌ هستي‌ گشته‌ غالب‌ و پيروز خواهد بود؛ زيرا، حزب‌ تو، همان‌ حزب‌ خدا است‌ و <فَاًن حِزبَ الله‌ هم‌ الغالبون>28.

از آن‌ جا كه‌ شما، پايه‌هاي‌ علم‌ و اساس‌ قانون‌مندي‌ هستي، و علم‌ و قانون‌مندي‌ها بر شما تكيه‌ دارند، بود و نبود شما تكوين‌ را رقم‌ مي‌زند و حيات‌ و ممات‌ تكوين‌ و طبيعت‌ به‌ بود و نبود شما گره‌ خورده‌ است. از همين‌ رو است‌ كه‌ در دسته‌اي‌ از روايات‌ مي‌خوانيم‌ كه‌ اگر يك‌ چشم‌ به هم زدن، زمين‌ از حجّت‌ خالي‌ باشد، هر آينه‌ زمين‌ با اهل‌اش‌ فرو مي‌رود:

عن‌ سليمان‌ الجعفري، قال: سأ‌لت‌ ا‌با الحسن‌ الرضا(ع) قلت: <تخلو الا‌رض‌ من‌ حجّه‌ الله>؟ قال: <لو خليت‌ الا‌رض‌ طرفه‌ عين‌ من‌ حجه‌ لساخت‌ بأ‌هلها>؛29

سليمان‌ جعفري، از حضرت‌ رضا(ع) پرسيد: <آيا زمين‌ از حجّت‌ خالي‌ مي‌شود؟>. فرمود: <اگر يك‌ چشم‌ زدن، زمين‌ از حجّت‌ خالي‌ باشد، هر آينه، با اهل‌اش‌ فرو مي‌رود.>.

همگرايي‌ با سنّت‌ حاكم‌ بر هستي‌ و در آمدن‌ در گروه‌ آنان، پيروزي‌ را و در آمدن‌ در دوستان‌ و از اولياي‌ آنان‌ گشتن‌ فوز و سرافرازي‌ را به‌ همراه‌ مي‌آورد. عدوات‌ و دشمني‌ با آنان، خسارت‌ و از دست‌ دادن‌ تمامي‌ دارايي‌ها و سرمايه‌ها را به‌ دنبال‌ خواهد داشت.

از اين‌ رو بايد هر چه‌ زودتر و سريع‌تر، در حزب‌ تو در آمد، و در خيل‌ زمينه‌سازان‌ ظهور تو قرار گرفت‌ و آستانهِ‌ ظهورت‌ را ترّقب‌ كرد و گردن‌ كشيد و در نظر و عمل، رصد زد.

و اين‌ مهم، همّت‌ مردانهِ‌ سَلمانيان‌ را فرا مي‌خواند كه‌ با جنبش‌ نرم‌افزاري‌ <علم‌ و ايمان‌ تا اُفق‌ ثريا>30 تئوري‌ خود را چنان‌ پيش‌برند تا توانِ لازم‌ را براي‌ زمينه‌سازي‌ ظهور، به‌ چنگ‌ آرند و زبان‌ حال‌ خويش‌ را <وَ اجعَلنا في حِزبِهِ>31 زمزمه‌ كنند.

وَ ا‌نّكَ خازِنُ كلّ علم وَ فاتِقُ كُلّ رتقٍ وَ مُحّققُ كُّلِ حَق و مُبطِلُ كُلّ باطِلٍ؛

همانا، تويي‌ گنجينهِ‌ هر علم‌ و شكافندهِ‌ هر بسته‌ شده‌ و ثابت‌ كنندهِ‌ هر حقّي‌ و باطل‌ كنندهِ‌ هر باطلي.

از امام‌ باقر نقل‌ شده‌ كه‌ فرمودند:

<اذا قام‌ قائمنا وضع‌ يده‌ علي‌ رووِ‌س‌ العباد فجمع‌ بها عقولهم‌ و كَمُلَت بِها ا‌حلامُهُم؛32

زماني‌ كه‌ قائم‌ ما قيام‌ كند، دست‌ خود را بر روي‌ سَر مردم‌ مي‌گذارد، و بدان‌ وسيله، عقل‌هاي‌ آنان‌ و استعدادهاي‌ دروني‌شان‌ جمع‌ و متمركز مي‌شود و از هرز و هدر شدن‌ رهايي‌ مي‌يابد و افكار و انديشه‌هايشان‌ كامل‌ مي‌گردد.>

ابن‌ مسكان‌ گويد:

از حضرت‌ صادق(ع)، شنيدم‌ كه‌ فرمود:

<اِن المُؤ‌منَ في زَمانِ القائِمِ وَ هُوَ بِالمَشرِقِ لَيَري اَخاهُ الّذي‌ فِي‌ المَغرِبِ وَ كَذا الّذي‌ في المَغرِبِ يَري اَخاهُ الّذي‌ في المَشرِقِ؛33

در زمان‌ دولت‌ قائم، يك‌ فرد با ايمان‌ كه‌ در مشرق‌ باشد، برادرش‌ را در مغرب‌ مي‌بيند. و آن‌ كسي‌ كه‌ در مغرب‌ است، برادرش‌ را كه‌ در مشرق‌ مي‌باشد، مي‌بيند.>.

دانشمندان، در تحقيقات‌ خود، بدين‌ باور دست‌ يافته‌اند كه‌ انسان‌ها، تاكنون‌ بخش‌ فراواني‌ از استعداد و قدرت‌ فكري‌ خود را نتوانسته‌اند مهار كنند و مورد استفاده‌ قرار دهند. اگر انسان‌ بتواند، به‌ آن‌ دست‌ يابد، مي‌تواند از اين‌ طرف‌ عالم‌ با آن‌ طرف‌ عالم، بدون‌ هيچ‌ ابزار و رسانه‌اي، ارتباط‌ برقرار كند.34

همهِ‌ اين‌ محروميّت‌ها، از غيبت‌ آن‌ عزيز است‌ و اين‌ كه‌ بشر بدون‌ او، از اين‌ گرفتاري‌ها و حرمان‌ها رهايي‌ نخواهد يافت، و تا زمينه‌ها آماده‌ نشود و بلوغ‌ بشر و درك‌ اضطرار به‌ او و اقدام‌هاي‌ ممكن، انجام‌ نگيرد و وظايف‌ دوران‌ غيبت‌ عملي‌ نگردد، محروميّت‌ و حرمان، همچنان‌ گريبان‌ ما را خواهد گرفت.

آري‌ او خازن‌ و گنجينهِ‌ تمامي‌ دانش‌هاست، كه‌ در حديثي‌ از امام‌ صادق‌ نقل‌ شده‌ است:

<اَلعِلمُ سَبعَه وَ عشرِوُنَ حَرفاً. فجميعُ ما جائَت بِهِ الرُّسُلُ حَرفانِ. فَلَم يَعرِفِ النّاسُ حَتي‌ اليَومَ غَيرَ الحَرفَينِ فِاًِذا قامَ قائِمُنا اَخرَجَ الخَمسَهَ و العِشرينَ حَرفاً، فَبَثّها فِي‌ النّاسِ و ضَم الَيها الحَرفينِ، حَتّي‌ يَبَثُّها سَبعَهَ و عِشرينَ حَرفاً؛35

علم، بيست‌ و هفت‌ حرف‌ است. هر آن‌ چه‌ كه‌ تاكنون‌ پيغمبران‌ آورده‌اند، دو حرف‌ است. و علم‌ و دانش‌ مردم، بيش‌ از دو حرف‌ نيست‌ و از آن‌ فراتر نرفته‌ است. اگر قائم‌ ما قيام‌ كند، بيست‌ و پنج‌ حرف‌ ديگر را بيرون‌ مي‌آورد و آن‌ را در ميان‌ مردم‌ منتشر مي‌سازد و آن‌ دو حرف‌ را هم‌ به‌ آن‌ها ضميمه‌ مي‌كند، تا آن‌ كه‌ بيست‌ و هفت‌ حرف‌ - علم - را منتشر سازد.

<و خُزّانَ العلم36>،

يعني،‌ تمامي‌ علوم‌ الهي‌ و اسرار رباني‌ و دانش‌هاي‌ حقيقي‌ و آن‌ چه‌ كه‌ كتاب‌هاي‌ الهي‌ شامل‌ آن‌ است، در نزد امامان‌ معصوم(ع) ذخيره‌ شده‌ است. ايشان، راسخان‌ در علم‌ و دانايان‌ به‌ تأ‌ويل‌ قرآن‌ و فصل‌ خطاب‌ هستند. ابي‌ بصير گويد، كه‌ حضرت‌ صادق(ع) فرمود:

<ما راسخان‌ در علم‌ هستيم‌ و به‌ تأ‌ويل‌ قرآن آگاه‌ هستيم.>37

بُريد بن‌ معاويه، از امام‌ باقر يا امام‌ صادق(ع) روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ در تفسير آيهِ‌ <و ما يَعلَمُ تأ‌ويَلهُ الاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فيِ العِلم> فرمود:

<رسول‌ خدا، در را‌س‌ راسخان‌ در علم‌ قرار دارد؛زيرا، خداوند تمامي‌ آن‌ چه‌ را كه‌ بر حضرت‌ رسول(ص) فرو فرستاد اعمّ از تنزيل‌ و تأ‌ويل، به‌ وي‌ آموخت‌ و خداوند چيزي‌ را فرو نفرستاد كه‌ حضرت‌ رسول(ص) تأ‌ويل‌اش‌ را نداند و نيز جانشينان‌ آن‌ حضرت، تمامي‌ تفسير و تأ‌ويل‌ امور را مي‌دانند.>38

از ابي‌ بصير، روايت‌ شده‌ كه‌ گفت: از حضرت‌ باقر(ع)، شنيدم‌ كه‌ دربارهِ‌ آيهِ‌ <بَل هُوَ آيات بَيّناتٌ في صُدُورِ الذينَ اوتوا العِلم>39 سخن‌ مي‌گفت‌ و با دست‌ به‌ سينهِ‌ مبارك‌اش‌ اشاره‌ كرد.40

و امام‌ صادق(ع) مي‌فرمايند:

<صاحبان‌ دانش‌ امامان‌ هستند.41>.42

فاتِقُ كُلٍّ رَتقٍ؛

تو شكافندهِ‌ هر امر بسته‌ شده‌ هستي.

گره‌هاي‌ كور در تمامي‌ عرصه‌ها به‌ دست‌ با كفايت‌ تو گشوده‌ مي‌شود. تويي‌ كه‌ گنج‌هاي‌ علم‌ و دريچه‌هاي‌ شكوفايي‌ استعدادها را مي‌گشايي‌ و آن‌ چه‌ كه‌ خير است‌ به‌ دست‌ تو بازگشايي‌ مي‌شود و آن‌ چه‌ كه‌ شرّ است، به‌ دست‌ تو بسته‌ مي‌شود. از همين‌ رو است‌ كه‌ نگاه‌ ما به‌ دست‌ تو التماس‌ مي‌كند و زبان‌ دل‌ مان، اين‌ گونه‌ <وَارتُق به‌ فَتقَنا>43 زمزمه‌ مي‌سُرايد كه‌

<بار خدايا! تمامي‌ گره‌ها را در تمامي‌ عرصه‌ها، به‌ دست‌ آن‌ سفر كرده‌ باز كن.>.

وَ مُحقق‌ كلٍّ حقٍّ؛

تو ثابت‌ كنندهِ‌ هر حق‌ و حقيقت‌ هستي.>

در زيارت‌ جامعهِ‌ كبيره‌ مي‌خوانيم:

<وَ الحقّ ُ مَعَكُم و فيكُم و اليكم؛

حقّ و حقيقت، با شما ائمه‌ همراه‌ است. و در پيروي‌ از گفتار و كردار شما است‌ و آن، چيزي‌ است‌ كه‌ از شما به‌ ما رسيده‌ است‌ و هر حقّي‌ كه‌ در بين‌ مردم‌ رواج‌ دارد، منشأ‌ آن، شما هستيد و از شما گرفته‌اند.>.

محمد بن‌ مسلم‌ گويد:

از حضرت‌ باقر(ع) شنيدم‌ كه‌ فرمود:

<لَيسَ عِندَ ا‌حَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌ وَ لا صَوابٌ وَ لا اَحَدٌ مِنَ النّاسِ يَقضي بِقَضاءِ حق اًِلاّ ما خَرَجَ مِنّا ا‌هلِ البَيتِ وَ اذا تَشَعبت بهم‌ الا‌موُرُ كانَ الخَطاء مِنهُم وَ الصوابُ مِن عَليٍ(ع)>44

<در نزد هيچ‌ كس‌ از مردم، حق‌ و راستي‌ نيست‌ وهيچ‌ كس‌ به‌ حقّ قضاوت‌ نمي‌كند، مگر اين‌ كه‌ از طريق‌ ما اهل‌ بيت‌ باشد و اگر امور ولايت‌ و امامت‌ بر شما مشتبه‌ شد، بدانيد كه‌ خطا از ديگران‌ و حق‌ با علي(ع) است:>

گرچه‌ در گذشته، قدر و منزلت‌ شما را ندانستند و استعداد تحقق‌ حق‌ و اجراي‌ آن‌ را نداشتند، ولي‌ با ظهور تو، چهرهِ‌ هستي‌ دگرگون‌ خواهد شد و تو، حقّ را حاكميّت‌ مي‌بخشي‌ و داد و عدالت‌ را مي‌گستري‌ و بركات‌ زمين‌ و آسمان‌ را به‌ نمايش‌ مي‌گذاري.

<و مبطل‌كُلٍّ باطل>

و تو در هم‌ كوبندهِ‌ تمامي‌ باطل‌ها خواهي‌ شد:

(وَ قُل جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلَ اِنّ الباطل‌ كان‌ زهوقاً)45

و بگو حق‌ آمد و باطل‌ نابود شد، همانا باطل، نابود شدني‌ است.

حق، آن‌ چنان‌ بر باطل‌ هجوم‌ مي‌برد كه‌ جايي‌ براي‌ آن‌ باقي‌ نمي‌گذارد و نابودش‌ مي‌سازد:

(نَقذِفُ بِالحِقٍّ عَلَي‌ الباطِلِ فَيَدمغه)46. باطل، كفِ روي‌ آب‌ آست‌ كه‌ از آرامش‌ و سكون‌ حق‌ فرصت‌ مي‌گيرد تا روي‌ آن‌ خود مي‌نمايد. اگر آب‌ زُلال، قدرت‌ خود را به‌ كار گيرد و جريان‌ توفنده‌ و هجوم‌ خود را به‌ راه‌ اندازد، آن‌ را در هم‌ مي‌كوبد، به‌ حاشيه‌ مي‌راند. و هميشه، با غروب‌ حق، باطل‌ جرئت‌ جلوه‌ و طلوع‌ يافته‌ است‌ و در خلا‌ حقّ، جسارتِ رجز خواني‌ و بروز را مي‌يابد.

آن‌ گاه‌ كه‌ جلوهِ‌ حقّ و خود حقّ، از سفر باز آيد و طلوع‌ كند، غروب‌ باطل‌ها را به‌ تماشا مي‌نشينيم: <عن‌ ابي‌ جعفر(ع)، في‌ قوله‌ تعالي: <و قل‌ جاء الحق‌ و زهق‌ الباطل>، قال: <اذا قام‌ القائم‌ ذهبت‌ دوله‌ الباطل.>47 امام‌ باقر(ع)، در تفسير اين‌ آيهِ‌ شريف‌ مي‌فرمايد:

<زماني‌ كه‌ حضرت‌ قائم‌ قيام‌ كند و ظهور فرمايد، دولت‌هاي‌ باطل‌ نابود خواهند شد.>.

رَضُيتك يا مَولايَ اِماماً وَ هادياً وَ وليًّا وَ مُرشداً، لا اَبتَغي بِكَ بَدَلاً وَ لا اتخِذُ مِن دوُنِكَ وَليًّا؛

خشنود از آن‌ام‌ كه‌ اي‌ سرور من! تو، امام‌ و هدايت‌ كننده‌ و سرپرست‌ من‌ هستي‌ و مرشد و جهت‌ سازمي‌ و هرگز جايگزيني‌ براي‌ تو نتوان‌ جست‌ و غير از تو سرپرستي‌ را نگزينم.

چه‌ ابتهاج‌ و سُروري‌ برتر از اين‌ كه‌ سَروري‌ مانند تو دارم؛ تو، مظهر و جلوه‌گاه‌ صفات‌ آفريدگاري‌ ؛ تو، همان‌ اسماي‌ حسني‌ و برترين‌ نام‌ها و زيباترين‌ آن‌ هستي؛ تو، كانون‌ صفات‌ و اسماي‌ خدا هستي.

من‌ چه‌ بگويم؟ اگر سكوت‌ كنم، با طوفان‌ عشق‌ام‌ به‌ تو، چه‌ سازم؟ اگر لب‌ بگشايم، ناتوان‌ام! من، از تبار عشق‌ام‌ و آواره‌اي‌ در جست‌وجوي‌ او، كوبه‌ كو، نشان‌اش‌ مي‌گيرم‌ و زمزمه‌هاي‌ <يا ابن‌ الحسن! يابن‌ الحسن!> را با آبشار چشمان‌ام‌ ضرب‌ آهنگ‌ مي‌سازم. تو، امام‌ و جلودار زمانه‌اي! همه‌ و همه‌ چيز چشم نياز به‌ دستان‌ تو دوخته‌اند؛ چون‌ محدود و محروم‌ هستند و تو به بيكرانه‌ها معنا و جلوه‌ مي‌بخشي.

و تو، هادي‌ و رهبري؛ اين، تو هستي‌ كه‌ من‌ را با خود آشنا مي‌سازي‌ و آشتي‌ مي‌دهي‌ و عظمت‌ وجودي‌ مرا به‌ من‌ بازخواني‌ مي‌كني‌ و آيه‌هاي‌ كرامت‌ و قدر و منزلت‌ من‌ را بر جان‌ و دل‌ام‌ تلاوت‌ مي‌كني‌ و از هندسهِ‌ <قدر و استمرار و روابط> سخن‌ مي‌گويي‌ تا خود را بيابم‌ و ادامهِ‌ خويش‌ را ببينم‌ و با روابط، خود را با خودم‌ و با ديگران‌ و با هستي‌ هماهنگ‌ و همراه‌ سازم.

تو، ولي‌ و سرپرست‌ من‌ هستي‌ و مرا در چتر حمايت‌ و عنايت‌ خويش‌ پوشش‌ داده‌اي‌ و فقط‌ به‌ راهنمايي‌ و راه‌ نشان‌ دادن‌ كفايت‌ نكرده‌اي. تو، سرپرست‌ مني‌ و تمامي‌ حوزه‌هاي‌ وجودي‌ من‌ را تحت‌ نظر داري، سرپرستي‌ مي‌كني، پوشش‌ مي‌دهي، و من‌ خود را با تو هماهنگ‌ و همراه‌ مي‌كنم.

تو <مُرشد> و جهت‌ ساز من‌ هستي، بعد از هدايتِ هندسهِ‌ <قدر و استمرار و روابط>، من‌ را در مسير قرب‌ و رضوان‌ اكبر به‌ جريان‌ مي‌اندازي‌ و جهت‌ مي‌دهي‌ و در اين‌ صورت‌ است‌ كه‌ با اعمال‌ و كردارم، خودم، رفعت‌ وجودي‌ مي‌يابم، و خودم، زياد مي‌شوم، نه‌ علم‌ام‌، نه‌ ذهن‌ام،‌ نه‌ جسم‌ام...

<لا اَبتَغي بِكَ بَدَلا>

؛ و من، چه‌ گونه‌ مي‌توانم‌ دل‌ بِكنَم؟!

بر فرض‌ كه‌ چنين‌ شود، به‌ كجا مي‌توان‌ رو كرد؟ كي‌ و كجا؟ همه، محتاج‌ اند و گرفتار! البته‌ لاف‌هايي‌ زرّين‌ و بزك‌ شده، بسيار است، امّا دل‌هاي‌ خسته‌ كه‌ به‌ دنبال‌ حركتي‌ هستند و از تنوع‌ها و در جا زدن‌هاي‌ فريبنده، ديگر آرام‌ نمي‌يابند. نمي‌توان‌ به‌ اينان‌ دل‌ خوش‌ و دل‌ مشغول‌ داشت. من‌ چه‌ گونه‌ مي‌توانم‌ از <تنها راه> نجات، چشم‌ بپوشم؟ من، با تمام‌ وجودم، يافته‌ام‌ كه‌ <مَن ا‌تاكم‌ نجي>48

هر كه‌ به‌ آستانهِ‌ شما در آيد، راهياب‌ مي‌شود و نجات‌ مي‌يابد.

آخر، به‌ غير از اين‌ آستانه، به‌ كجا مي‌توانم‌ رو كنم؟! آيا راهي‌ هست؟ تو كدامين‌ زيبايي‌ را نداري‌ كه‌ من‌ مي‌خواهم؟ و ديگران، كدامين‌ از آن‌ها را مي‌توانند داشته‌ باشند؟!

<وَ لا اَتخِذُ مِن دُونِكَ وَليًّا؛

و من، هرگز، غير تو را سرپرست‌ خود برنمي‌گزينم.

تو، آگاه‌ بر تمام‌ راه‌ هستي‌ و آزاد از تمامي‌ جلوه‌ها و كشش‌ها هستي. تو، ما را براي‌ خودت‌ نمي‌خواهي، همانند ديگران‌ كه‌ خود خواه‌ هستند. تو،خدا خواهي‌ و ما را براي‌ خدا مي‌خواهي.

من، هرگز، نمي‌توانم‌ از آستان‌ عشق‌ تو نشان‌ ديگري را بجويم! هرگز!49

از اوجِ <سلام> كه‌ زبان‌ معرفت‌ و محبّت‌ و طاعت‌ تو است‌ به‌ عروج‌ <شهود> و حضورِ در معرفت‌ و محبت‌ و طاعت‌ تو راهياب‌ مي‌شويم، و در اين‌ حضور، خود را همدل‌ و هماهنگ‌ و همراه‌ با سنّت‌هاي‌ حاكم‌ بر هستي‌ يافته، و در حزب‌ غالب‌ تو و از دوستان‌ فوز يافته‌ و سرافراز تو مي‌گرديم، و با اين‌ عشق‌ سرشار، از مولاي‌ خود و امام‌ و هادي‌ و وليّ و مرشدِ خويش، هرگز نمي‌توانيم‌ از <تنها راه> چشم‌ بپوشيم‌ و جايگزين‌ ديگر؛ برگزينيم.

------------------

پي نوشت ها:

1. دعاي‌ ندبه.

2. دشمن‌ چهار گانهِ‌ انسان‌ها؛ نفس، دنيا، شيطان، مردم.ر.ك صراط، استاد صفايي، ص‌ 47 و 48 و 49 و 64 و 65.

3. دعاي‌ ندبه. <ا‌ين‌ السبب‌ المتصل‌ بين‌ الا‌رض‌ و السماء>.

4. الرحمهً الموصوله. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

5. دعاي‌ حضرت‌ صاحب‌ الامر. مفاتيح.

6. دعاهاي‌ هر روز ماه‌ رجب، مفاتيح.

7. همان.

8. المختصربصاير الدرجات،‌ حلي، ص‌ 129. حديث‌ از امام‌ صادق(ع) است.

9. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

10. دعاي‌ حضرت‌ صاحب‌ الامر، فصل‌ نامهِ‌ انتظار، ش‌ 7، مقالهِ‌ تنها راه.

11. نمل، 14.

12. نور الثقلين، ج‌ 1، صص‌ 99، ح‌ 277.

13. بقره، 146.

14. فتح، 29.

15. بقره: 89.

16. بقره: 89.

17. نورالثقلين، ج‌ 1، ص‌ 99 - 100، ح‌ 278.

18. زيارت‌ جامعهِ‌ كبيره.

19. المستدرك، حاكم‌ نيشابوري، ج‌ 1، ص‌ 306.

20. بحارالانوار، ج‌ 39، ص‌ 84.

21. شرح‌ زيارت‌ جامعه، عبدالله‌ شبّر، ص‌ 175.

22. اصول‌ كافي، ج‌ 1، ص‌ 287.

23. تنها راه، (فصلنامهِ‌ انتظار، ش‌ 3، ص‌ 248).

24. ان‌ هذا القران‌ يهدي‌ للتي‌ هي‌ ا‌قوم.

25. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

26. زيارت‌ جامعهِ‌ كبيره‌.

27. مائده، 56.

28. مائده، 56.

29. بصائر الدرجات، ص‌ 489، ح‌ 8.

30. فصلنامهِ‌ انتظار، ش‌ 7، مقالهِ‌ <تنها راه>.

31. دعا براي‌ امام‌ زمان(عج).

32. بحارالانوار، ج‌ 52، ص‌ 328، ح‌ 47؛ اصول‌ كافي، ج‌ 1، ص‌ 25، و ج‌ 2، ص392.

33. بحارالانوار، ج‌ 52، ص‌ 391، ح‌ 213.

34. از بيانات‌ مقام‌ معظم‌ رهبري‌ براي‌ گروه‌ مهدويت‌ استفاده‌ شده‌ است.

35. بحارالانوار، ج‌ 52، ص‌ 336، ح‌ 73.

36. زيارت‌ جامعهِ‌ كبيره.

37. كافي، كتاب‌ الحجه، راسخون‌ في‌ العلم.

38. كافي، ج‌ 1، كتاب‌ الحُجّه، باب راسخون‌ في‌ العلم.

39. عنكبوت، 49.

40. كافي، ج‌ 1، باب ان‌ الائمّه‌ قد اوتواالعلم‌ و اثبت‌ في‌ صدورهم.

41. همان.

42. شرح‌ زيارت‌ جامعه‌ كبيره، شبّر، ص‌ 58 - 59.

43. دعاي‌ افتتاح.

44. كافي، ج‌ 2، ص‌ 25، ح‌ 1.

45. اسراء، 81.

46. انبياء 18.

47. نور الثقلين، ج‌ 3، ص212، ح‌ 407.

48. زيارت‌ جامعه‌ كبيره.

49. همان.